

تاریخ مشروطه ایران

نوشتۀ احمد کسروی

جلد اول



تاریخ مشروطه ایران

جلد اول

نوشته
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳

تهیه و آماده سازی نسخه الکترونیک
توسط کاوه آهنگر

<http://groups.yahoo.com/group/adabestan-kaveh-ahangar/>

برای آگاهی خوانندگان

«تاریخ مشروطه ایران»، بهترین اثر تاریخی احمد کسروی می باشد که به صورت سلسله مقالاتی از سال ۱۳۰۳ م. در مجله بیمان منتشر می شده است. پیرامون تکرش تاریخی کسروی در «مقدمه نشر» به طور مبسوط سخن رفته اما آنچه که یادآوری آن در اینجا لازم می نماید این است که در تحلیل تکرش دینی و تاریخی وی نباید حوادثی را که در زندگانی سرلوشت ساز بوده و تأثیر عمیقی در افکار و احساسات او بجای گذارد از یاد برد. همانطور که در کتاب «زندگانی من» می نویسد وی طبعاً مدرسه عمیه طائیه تبریز بوده که بر اثر نجلد خواهرش سوزد کبک خواهی و ضرب و شتم «طلاب دهاتی» قرار می گیرد. او که روحاً منسوخ و سخت بی حوصه بوده، تحصیل علوم دینی را رها کرده و به تعلیم و تدریس زبان انگلیسی و آلمانی در مدرسه امریکایی تبریز می پردازد. در نیمه دوم حکومت رضاخان وی با استفاده از آزادی قلم و بیانی که رضاخان برای حمله به معتقدات دینی و روحانیون فراهم ساخته بود، به نشر اندیشه های خود تحت عنوان «پاکدینی» پرداخت. پاکدینی کسروی که جوهر اعتقاد فلسفی وی بود، متأثر از وهابگری، مبتنی بر پذیرش توحید و مبارزه با هرگونه آداب و مراسم دینی به نام خرافه پرستی بود. پاکدینی او که بتدریج در حلقه به اسلام و تشیع شدت یافت به طور عمده در انجمن وی، «ورجاوند پیاد» آمده است.

«تاریخ مشروطه ایران»، محصول دوران نشر پاکدینی اوست؛ بطوری که در جای جای کتاب می توان به کدینگی او را در برخورد با معتقدات دینی و مؤسسات مذهبی و علما و روحانیون مشاعنه کرد. نامیدن مذهب شیعه به «کیش شیعه» و حضرت عبدالحق (ع) به «عبدالعظیم» و علما به «ملایان» و... چیزی جز تحقیر و تحریف آلتا به نام پاکدینی نیست؛ عقیده سخیف و منحرفی که سرانجام حوصله مردم مسلمان را به سرآورد و خشم انقلابیان در شیر گلوهای به دست یکی از فدائیان اسلام به حیات او پایان داد. با تمام این اوصاف «تاریخ مشروطه ایران» کسروی تقریباً مستندات فراوان تاریخی که در مقدمه نامر بدان اشاره رفته ضروری بنظر رسید که به چاپ مجدد آن اقدام نمود.



کسروی، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد اول)

چاپ سیزدهم: ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم: ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم: ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم: ۱۳۶۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

تیراژ: ۱۶/۵۰۰ نسخه

مقدمه ناشر

گرچه بیش از ۷۸ سال از انقلاب مشروطیت نمی‌گذرد با این وجود هیچ واقعه‌ای مانند آن با جعل و تحریف و ابهام رویرو نبوده است. علت آن را باید در سيطرة غریزگی بر فرهنگ و تفکر کشورمان دانست که مشروطه‌زدگی وجه غالب سیاسی آن است.

همه نویسندگان و مورخان که به نقل آن واقعه پرداخته‌اند از آن روکه خود در سلک مشروطه‌خواهان بونه و یا تعقی فکری و سیاسی به آن دوره داشته‌اند به تعریف و تسجید از مشروطه‌خواهان برخاسته و مخالفان آن را همگی در یک صف قرار داده و یا چماق اتهام، آنها را بسوزن همه پیاندهای ناگوار مشروطیت دانسته‌اند.

«تاریخ مشروطه ایران» کسروی از این اسر سستی نیست و این عیب کلی در سرتسرش دیده می‌شود. اما امتیاز کتاب آن است که نویسنده کوشیده است تا مشاهدات و مسموعات خویش را که در هنگام انقلاب جوان بذقی بوده و در جریان کفن اجاز و رویدادهای دوسین کانون انقلاب (تیریز) قرار داشته و بسیاری از سران انقلاب آذربایجان را از نزدیک می‌شناخته و به‌وفتار و کردار آنان و سهم هر یک در پیشبرد انقلاب واقف بوده، در کتابش بیانورده؛ هرچند که در سواردی از راه صواب منحرف شده و به نقل شایعات پرداخته است بدون آنکه در کشف مبحث و ستم آنها کوشش نماید.

ارزش تاریخی کتاب در نقل این رویدادهاست. اما چون نویسنده در جریان مشروطیت و پس از آن تا ساجا در تیریز بوده، از حوادث و رویدادهایی که در تهران و مرکز انقلاب می‌گشسته اطلاع درستی نداشته و در نقل رویدادهای پایتخت از کتاب «تاریخ پیداری ابراتیان» ناظم الاسلام کرماسی سود جسته است.

این بی‌اطلاعی سبب شده تا رویدادهای تهران را بدون ذکر جزئیات و فوازه‌های حساسی آن را به اختصار برگزار کنند و در عوض به تفصیل رویدادهای آذربایجان بپردازد. این، یکی از عیوب عمده کتاب است که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

اگر سورخ را صاحب دید و فلسفه خاص تاریخی بدانید، کسروی بدون شک سورخ نیست زیرا بر این کتاب‌نگرش و فلسفه تاریخی خاصی حاکم نیست و اگر عرض از سورخ شخصی مطلع از حوادث و رویدادهای سیاسی یک دوره باشد باز او را نمی‌توان سورخ دانست؛ زیرا وی از حوادث و جریانات سیاسی مهمی (مانند قراردادهای روینر و لاتاری و تشکین

فرانسوزی) که حدود شصت سال قبل از مشروطیت در کشورمان به وقوع پیوسته است. اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۸ و ۱۰).

قرارداد روسیه که هجده سال قبل از قرارداد رژی (فقیه تلیاتکو) با کمپانی روسیه به امضا رسید بزرگترین قراردادی بود که تا آن روز با یک کمپانی خارجی بسته می‌شد. براساس این قرارداد تمام منابع زیرزمینی و زمین‌های کشور به مدت هفتاد سال به یک کمپانی انگلیسی واگذار می‌گردید.

این قرارداد ننگین که در زمان صدارت سپهسالار و با مشاورت میرزا اسکم خان منعقد شد، با بایمردی و سقاوت حاج بلاغی کشی و سید صالح عرب فسخ شد. کسروی بدون اطلاع از عینت آشکار ملک‌خان در عقد این قرارداد و نیز در معاهده ننگین لاتاری که به عین وی از مقام سنارت انگلستان انجامیده، او را «دسوز» کشور و مخالف امتیاز دادن به بیگانگان می‌داند (ص ۱۰). همچنین وی از فرانسوزی که بزرگترین جریان سیاسی کشور در عهد ناصری است اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۱۰). و حال آنکه اکثریت قریب به اتفاق رجال نورالفکر دوره ناصری و مشروطیت یا از اعضای فراموشخانه (فرانسوزی) محسوب می‌شدند و با از تعالیب آن ستم بودند و روشن است که بدون اطلاع از اهداف فرانسوزی، تحلیل و بررسی انقلاب مشروطه ممکن نیست.

کسروی مانند اغلب مورخان رواج روزنامه و ایجاد دبستان را از عوامل بیداری مردم و انقلاب مشروطیت به‌شمار می‌آورد (ص ۱۰۸). ولی حقیقت آن است که تعداد محدود دبستانها و روزنامه‌ها و افراد باسواد ناچیزتر از آن بودند که منشأ حرکتی انقلابی شوند؛ بخصوص وقتی که در نظر آوریم که باسوادان غیر روحانی از طبقه اعیان و اشراف جامعه و حامی استبداد بودند و فرصت طلبانه به‌صفت انقلاب پیوستند، کم‌اهمیتی عوامل مذکور بیشتر روشن می‌شود.

انقلاب مشروطیت در نتیجه مظالم و فشار روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مأموران دولتی به توده‌های محروم و نیز بر اثر بداخلاقان در صدها کشور به وجود آمد. به‌گفته ناظم‌الاسلام کرمانی مردم چنان به‌سوء آمده بودند که «همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکاکین را بپندند» تا با این قدرت‌نمایی دست‌عمران دولت

۱. رجوع کنید به: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۲۳، تهران، اقبال، ۱۳۵۲، ص ۱۰۰۸-۱۰۴۷.
۲. برای اطلاع بیشتر از علل مخالفت کمی با ملک‌خان و قرارداد روسیه رجوع کنید به نامه کشی به ناصرالدین‌شاه در کتاب: عصر بی‌خبری یا تاریخ امپراتوریت در ایران، تألیف ژنرالیم تیموری، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۷۴.
۳. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه و اهداف فرانسوزی در ایران رجوع کنید به: اسماعیل رانین، فراموشخانه و فرانسوزی در ایران، ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. و نیز: محمود کتیرایی، فرانسوزی در ایران از آغاز تا تشکیل شورای بیداری ایران، تهران، اقبال، ۱۳۵۵. و نیز: حامد الگار، درآمدی بر تاریخ فرانسوزی در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۰.
۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳، در یک ج، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲، ص ۲۶۸.

و بیگانگان را برای همیشه از جان و مال و ناموسشان کوتاه کند. حوادثی از قبیل بدچوبه بستن تاجر نقد در تهران و انتشار عکس نوز پلژیکی در لباس روحانیت که در آخرین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه رخ داد در واقع جرعه‌هایی بود که بر بخار بازوت خشم مردم خورده و یکبارده شعله‌های آتش انقلاب سر سر کشور را فرا گرفت.

کسروی برای نظر امت که دو به‌شوای روحانی مشروطه (طباطبایی و بیبهانی) با اطلاع از معنی و هدف مشروطیت به کوشش برخاستند (ص ۱۰) و «در نتیجه کوششهای مردانه و بخردانه یکسال و نیم دوسید و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پدید آمد» (ص ۱۰۵) وی از اینکه آن دو سید پس از داده شدن فرمان مشروطیت و باز شدن مجلس و توشه شدن قانون اساسی تلاش بیشتری برای پیشبرد مشروطه نکردند از تقی‌الافتاد می‌کند (ص ۱۰۶). واقعیت امر آن است که بدجز طباطبایی که به‌سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدن رهبران و سیاستمداران گوناگون، از بدو ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ «به‌خیال مشروطه نبودن ایران و تأسیس مجلس شورایی نمی‌بوده، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته است» طباطبایی نیز تنها سبب برجسته شیعه زمان خودش بود که سخت‌انگیز مفاهیم ملیت به‌معنای نو آن را در برداشت... اینکه باسواد و معسومات بودن را برای یک رژیم نو مشروطه لازم می‌داند نشان می‌دهد که طباطبایی به‌خوبی می‌دانسته که معنی مشروطه چیست. اما وی در جریان مبارزه علیه عین‌الدوله و اوجگیری نهضت، از شاه و صدراعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» «انجمنی» ز که به‌داد خامه مردم برسد، طبع می‌کرد. در نامه‌اش به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد: «تمام سفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اعیان مردم کنه در آن انجمن پدید داد خامه مردم برسد، شاه و گدا در آن مساوی باشند [از میان خواص برد]» طباطبایی آشکارا اعلام می‌کرد که وی مجلس عدالتی می‌خواهد که مردم را از ستم حکام محلی برهاند و قانون اسلام را اجرا کند. او مشروطیت و جمهوریت را برای مردم ایران زودرس می‌دانست: «... مشروطه نمی‌خواهیم یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد یک ملت عالم شوند»^۱

ایجاد عدالتخانه خواست اصلی همه علمای تهران بود که به‌عنوان اعتراض به احداث حرکتی‌گرانه عین‌الدوله و بی‌تفاوتی شاه در برابر آن در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند. آنان یکی از شرایط بازگشت خود را «ایجاد عدالتخانه دولتی» دانستند تا به عرایض کلیه رعایا و مظلومین رسیدگی شود و رفع ظلم از مظلوم حقا و عدلا بعمل آید و در اجرای عدل ملاحظه از احدی نشود»^۲

۱. کسروی معلوم نمی‌کند که چرا ایجاد عدالتخانه که خواست اصلی علما و مردم بود
۲. اسلام کلمه یادداشت‌های سید محمد طباطبایی، ص ۴۷۴ (به نقل از) تقی و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تألیف عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵.
۳. تضع و مشروطیت، رشون، ص ۱۰۴. ۷. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۳۳۹.
۸. همان، ص ۳۸۱. ۹. همان، ص ۳۰۴.

به مشروطیت تغییر یافت در حالی که این تغییر را باید نخستین انحراف از خط کلی نهضت عدالتخواهی مردم دانست. زیرا همه مردم و علما نسبت به عدالتخانه تصور روشنی داشتند اما شناخت دوستی نسبت به مشروطیت نداشتند، حتی اغلب آزادیخواهان و متوالانفکرانی که مردم را به آزادیخواهی و مشروطه طلبی تشویق می کردند، تصویری مبهم و نادرست از آن داشتند. کسروی در این باره می نویسد: «... بیشتر اینها به یکبارگی سرمایه و خودکستانی می بودند که اگر کسی یکی از آنان را دیدی و چنین پرسیدی: «اینکه می خواهی روزنامه بربا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟...» دیگری هیچ نپنداشید و خود نمی دانند که چه خواهد نوشت! بلکه نمی دانند روزنامه را بچرخه نویسند و همین اندازه که دیده دیگران به چنین کاری برخاسته اند؛ او نیز به عوس افتاده.» (ص ۲۷۴). وی همچنین می نویسد که آنها معنای واقعی آزادیخواهی و مینهن دوستی را نمی دانستند و پند آزادیخواهی، پرده دری می کردند و پند نام مینهن دوستی، شعرها در ستایش آب و هوا و کوه و بیابان می سرودند (ص ۲۶۲).

* * *

پیش از آنکه به علل تأیید و حمایت علما از نهضت مشروطه بپردازیم باید ببینیم که لفظ مشروطه کی و چگونه در بین مردم رواج یافت.

کسروی اشاره ای به معنا و مفهوم لفظ مشروطیت و منشأ انتشار آن در تهران که مرکز تحولات و تصمیم گیریهای انقلابی بود نمی کند^{۱۱}، اما یادآور می شود که نخستین بار نام مشروطه را کنسول انگلیس در تبریز بر زبان آورد و مردم تبریز نیز از آن پس با لفظ مشروطه آشنا شدند (ص ۱۵۶).

در این باره ناظم الاسلام کرماتی (مؤلف تاریخ پیداری ایرانیان) که در تهران می زیسته و جزو مشاوریین سیدمحمد طباطبائی بوده، اطلاعات دقیقی راجع به انتشار لفظ مشروطیت و تحولاتی که منجر به اعطای فرمان مشروطیت گشت بدست می دهد. این فصل حساس از تاریخ مشروطه که سأسفاته از نظر بسیاری از مورخین مشروطه و از جمله کسروی بی اهمیت تلقی گشته و اشاره ای بدان نشده یکی از فرازهای حساس تاریخ مشروطه است که بدون شناخت آن، نمی توان علت انحراف نهضت را جستجو کرد.

کرماتی بدون آنکه خود توجهی به این انحراف داشته باشد مراجع انحراف نهضت را به دقت شرح می دهد. این انحراف از همان روز هجرت علما به قم آغاز شد. در بعد از ظهر آن روز جمعی از تجار به توصیه بهبهانی* و به منظور حمایت از حرکت علما و اعتراض به ۱۰- برای اطلاع از معنا و مفهوم مشروطیت و چگونگی شیوع این لفظ در ایران رجوع کنید به تشیع و مشروطیت، ص ۲۵۲-۲۵۹.

* کسروی برخلاف کرماتی بر این عقیده است که «خواست بهبهانی این بود که منبر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد... این هرگز گمان نمی رود که بهبهانی یا طباطبائی به پناهیدن مردم به سفارتخانه خرمندی داده اند و با چنین گفتگویی در بودن ایشان می رفته... این اندیشه از خامان سر زده» (ص ۱۰۹).

در نوب جولای بهبهانی نفعه به منبر نوشت و باوری او را در خواست نمود. سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس باوری به کسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است. (ص ۱۰۹)

سیاستهای سرکوبگرانه عین الدوله به سفارت انگلستان بنا نهاده شده. مخالفت انگلستان که مؤید رژیم استبدادی بود کوشش داشت تا با رخنه کردن در نهضت، رعبریت آن را بتدریج از دست علما خارج کرده و به دست مشورالانکران بپیرال انگلوفیل بسپارد تا توسط آنها این نهضت می را در جهت اهداف خود هدایت کند. تعصن بست نشینان در سفارت انگلستان، این فرمت ضلایی را به آن دولت داد.

مخاطب این سیاست بود که به اشاره سفارت انگلستان «سریازها که در کوچه و بازار چپانده زده بودند و مردم را اذیت می کردند به اردوی خارج شهر رفتند. یک نفر سرباز در شهر دیده نمی شد. جز عده ای، سریاز که در خیابان علاءالدوله گماشته برای محافظت مردم که میاد یکی از دیوانیان به یکی از محصلین بی احترامی کند! [! سرده با این حال که دیده شد به طرف سفارتخانه می رفتند یا برای انعاق به محصلین یا برای تماشا و سیاحت.» و برای جلب قلوب بست نشینان «اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرایی» را ظاهر ساختند و حتی برخلاف سیاست بین المللی و موضع گیری پیشین، سازدافر (کاردار) سفارت هم با آنها همصدا شد.

سفارت ساسنی شده بود برای بست نشینان تا به دور از آزار سربازان، ضمن صرف شاه و ناچار مجانی، آموزشهای سیاسی لازم را فراگیرند. ناظم الاسلام در این باره می نویسد: «می توان گفت سفارتخانه در حکم یک مدرسه شده است، چه در زیر هر چادر و هر گوشه ای جمعی دور هم نشسته اند و یک نفر عالم میانی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می دهند یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد.» کرماتی توضیح بیشتری پیرامون این آموزشها و نیز مذاکرات بحرمانه اجزاء سفارت با تاجر متحصن نمی دهد^{۱۲}. در این مدت دست اندرکاران سفارت تلاش می کردند تا مردم را با مجلس شورای ملی و اهداف آن آشنا سازند. به این منظور تلگراف می ساختند و با «از مضامین آن آثار کذب هویدا بود» از جانب پادشاه انگلستان انتشار دادند و در میان مردم پراکنده. «مردم را هیجانی حاصی گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی، مجلس شورای ملی است.»^{۱۳}

اما در این زمان مهمترین مسأله دولت و علت هجرت علما به قم بود. اهمیت این مسأله تا بدان حد بود که با وجود تلاش اعضای سفارت، احدی از بست نشینان جرأت نمی کرد جز بازگشت علما، تقاضای دیگری نماید^{۱۴}. اما بتدریج مسأله بست نشینان، خود مسأله بتولج دیگری در جوار مسأله هجرت علما شد و بر اثر آموزشهای سیاسی شاگردان دارالتفنون «در آخر امر بست نشینان دولت قانونی را تقاضا می نمودند.»^{۱۵}

مفتوالدین شاه که زیر فشار سیاسی و روانی عظیمی قرار گرفته بود عین الدوله را عزل کرد و عضدالملک (از رجال خوشنام قنجان) را برای دادن اطمینان به علما و معاودتشان به تهران، به قم فرستاد. در این زمان، عسائی مهاجر که از تهران به دور بودند اخبار و رویدادهای پایتخت را از طریق سفارت دریافت می کردند. سفارت گرچه این زمان نقش

۱۱. تاریخ پیداری ایرانیان، ص ۲۳۵ و ۴۵۷. ۱۲. همان، ص ۴۵۲.

۱۳. همان، ص ۴۲۳. ۱۴. همان، ص ۴۴۶.

بیکن را اجرا می‌کرد اما در واقع به تصمیمات عمدای مهاجر جیت می‌داد. به عنوان مثال پس از عزل عین‌الدوله «متحصنین [سفارت] تنگ‌رانی به علما و مهاجرین مخیره کردند و بد آنها رسانیدند که بدون اجرای مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید» و از طرف سید عبدالله پاشا رسید که «ما فریب نمی‌خوریم... تا مقصود به عمل نیاید و نامین از سفارت انگلیس و اطمینان بهمن ندختند حرکت نخواهم کرد...»^{۱۵}

مظفرالدین‌شاه به تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد و در آن با تشکیل «مجلسی از متحصنین شاعرانگان و علما و قاجاریه و امین و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و مشغلات طبقات مرقومه دارالخلافت» موافقت نمود و از وی خواست تا با ابلاغ دستخط به آقایان علما «هرچه زودتر تشریف‌فرمای دارالخلافت شوند»^{۱۶}

صدراعظم نیز صورت دستخط شاه را به قم تلگرافی کرد. نکته قابل توجه اینکه «صحنه گردانان سفارت، دستخط شاه را به این بیانه موعود که محترم نیست و ضمانت اجرا ندارد توسط عمال خود از درویش‌ها گرفته و اصرار داشتند که «باید وزیر سفارت انگلیس ضمانت اجرای آن را بنماید»^{۱۷}

پس از صدور دستخط شاه، عمدای مهاجر به منظور اطمینان یافتن بیشتر از نظرات شاه، نمایندگان به تهران فرستادند تا صحت و سقم اخبار را به اطلاعشان برسانند. نمایندگان عمدای عبارت بودند از: سید محمدصادق طباطبایی (پسر سید محمد طباطبایی) و سید مطهر و سید علاء‌الدین و میرزا حسن (از اقوام بیخانی). اما این نمایندگان هیچ اقدام صلاحیت این امر بزرگ را دارا نبودند و وجهه‌ای نزد مردم نداشتند: «مردم از اعتمادالاسلام و آقا میرزا حسن خینی بد می‌گویند و خائف می‌باشند...»^{۱۸} و سید محمدصادق نیز به سبب مخالفت با حجاب بانوان^{۱۹} و پوشیدن نینهای نامناسب و گرفتن رتبه مورد انتقاد بود.^{۲۰}

به هر صورت نمایندگان عمدای پس از دیدار با بست‌نشینان عمده صدراعظم به نزد شاه رفتند. از جزئیات دیدار و گفتگوی آنها با صدراعظم و شاه، نظم‌الاسلام سخنی نمی‌گوید، اما پس از این دیدار بود که شاه دستخطی در تکمیل دستخط اول در روز شانزدهم جمادی‌الثانی صادر کرد که ضمن تأیید دستخط پیشین، بر تشکیل مجلس شورای اسلامی تأکید شده بود.^{۲۱}

صدور این دستخط جدید پس از دیدار نمایندگان علما با شاه، مبین آن است که عمدای قم خواهان تشکیل مجلس شورای اسلامی بوده‌اند و صدور این دستخط جز اجابت خواست علما و اطمینان دادن به آنها نبوده است. از سوی دیگر صدور این دستخط به معنای آن بود که علی‌رغم تلاشهای سفارت، شاه و دربار تسلیم نظرات علما هستند.

۱۵. همان، ص ۴۵۹. ۱۶. همان، ص ۴۷۰.

۱۷. همان، ص ۴۷۲. کسروی می‌نویسد که چون در آن فرمان نام نوده (ملت) برده نشده و از آن سوی جمله‌های آن روشن نمی‌بود... کوشندگان سفارت آن را تعدیل کرده و با خواست خود سازگار نمیدادند و کسانی فرستاده چاه‌بده‌های آن را از دیوارها کنده... (ص ۱۲۰)

۱۸. همان، ص ۴۷۵. ۱۹. همان، ص ۱۶۰.

۲۰. همان، ص ۴۹۷. ۲۱. همان، ص ۴۷۶.

پس از صدور این دستخط، کوششهای وسیعی انجام شد تا این دستخط تغییر نیابد؛ چه این دستخط ضمن تأیید رهبریت علما، مجلس آینده را طبق ضوابط اسلامی وعده می‌داد. در چنان مجلسی طبعاً بسیاری از متورالفکران لیبرال که به جهانی دین از سیاست قائل بودند جایی نداشتند. از این رو این دستخط با مخالفت کاردار و صحنه‌گردانان سفارت و متورالفکران روبرو شد. حتی تاضیه الاسلام کرمانی که به طباطبایی و فرزندانش ارادت می‌ورزید ناخستودی خود را از علما و نمایندگان - که سببان اصلی صدور دستخط دوم شاه بودند - اضاغاری می‌دارد.^{۲۲}

پس از صدور دستخط دوم، نمایندگان علما متن آن را همان روز به قم مخیره کردند. صحنه‌گردانان سفارت که پس از صدور دستخط دوم شاه جرأت نداشتند ناخستودی خود را ابراز کنند بیانه آورده‌اند که «نا سفارت انگلیس ضمانت اجرای دستخط را و عمل به مضمون آن نکرده و قول تأسیس و تشکیل مجلس... را ندهد» از این سناریو خانه حرکت نمی‌کنیم و خارج نمی‌شویم و بازارها را باز نمی‌کنیم»^{۲۳} به همین جهت روز بعد ظاهراً به منظور اطمینان یافتن و گرفتن ضمانت و در باطن برای تغییر دستخط شاه همراه با کاردار سفارت به نزد صدراعظم رفتند. کرمانی نتایج این مذاکرات را چنین شرح می‌دهد: «... قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط دوم [که مجلس شورای اسلامی نوشته‌اند باید این عبارت به مجلس شورای ملی تبدیل شود، چه شاید بعضی به اعتراض شخصیه، یکی از جمعوتین را تکفیر کنند و توقیت بگویند کافر دو مجلس اسلامی چه می‌کند و شاید یک زمانی مانند حاج شیخ فضل‌الله سلاهی پیدا شود که به شرف شخصی خود، همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت سحر که مردم شود که کافر و فسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنه و مجوس نیز باید منتخوب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد، مناسب لفظ ملی است. یاری پس از مذاکرات بسیار، صدراعظم سلبین گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را برآورده نماید»^{۲۴}.

یک روز پس از ملاقات کاردار و صحنه‌گردانان سفارت با صدراعظم، نمایندگان علما به سزول صدراعظم رفتند و از آنجا عازم محل سکونت شاه شدند. نظم‌الاسلام کرمانی علت این دیدار را شرح نمی‌دهد. زیرا پس از صدور دستخط دوم شاه مبنی بر موافقت کامل با خواست علما، دیدار دیگر، موردی نداشت. این دیدار به منظور تأیید مذاکرات دیروز نمایندگان بود، زیرا تغییر دستخط بدون جنب نظر موافق نمایندگان علما امکان نداشت. چه، اگر فوراً بدون موافقت آنها این امر عملی می‌شد احتمال آن می‌رفت که پس از ورود عمدای مهاجر به تهران و مشاعره دستخط تغییر یافته شاه، به اهدای توطئه می‌برده و به شاه اعتراض نمایند* و بلوای مجددی شروع شود درحالی که حضور نمایندگان عمدای و تأیید

۲۲. همان، ص ۴۷۸. ۲۳. همان، ص ۴۷۹. ۲۴. همان، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

* شیخ فضل‌الله در یکی از نواجیح خود به تغییر دستخط شاه اشاره می‌کند، و آن را یک توطئه می‌داند و می‌نویسد: «از آن جمله در مشهور سلفانی که توطئه بود مجلس شورای ملی اسلامی داریم لفظ اسلامی کم شد و رفت که رفت. این قلمر مدد صحیح دارد و عندالرحمانه مذاکره و...»

آنها، این خطرات احتمالی را برطرف می‌کرد.

نمایندگان علما گرچه متن دستخط دوم شاه را دایر بر موافقت با خواسته‌های علمای مهاجر روز شانزدهم جمادی‌الآخر به‌قیمت معاینه کرده بودند مع ذلک بدون کسب اجازه از علمای مهاجر دو روز بعد به‌دیدار صدراعظم شتافتند تا ضمن تأیید نظرات صحیح‌گردانان سفارت، تغییر دستخط دوم را از شاه بخواهند. پیش از ملاقات شاه بین اسپرینادر (وزیر دربار) و سید محمدصادق طباطبایی مجادته‌ای روی می‌دهد که شایان توجه است. دلایلی که سید محمدصادق جهت تغییر دستخط دوم می‌آورد مانند دلایلی است که صحیح‌گردانان سفارت روز پیش برای صدراعظم عنوان نمودند. براین اساس گمان قوی می‌رود که نمایندگان علما یا صحیح‌گردانان سفارت جلسه‌ای داشته‌اند که طی آن از نظرات آنها مطلع شده‌اند. اما کورسائی به‌این ملاقات اشاره‌ای نمی‌کند ولی به‌شرح دیدار و مجادته وزیر دربار و سیدمحمدصادق طباطبایی می‌پردازد. این ملاقات سوم می‌تواند برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به نهضت مشروطیت فایده و توجه و بررسی جدی باشد زیرا چرخش نهضت و انحلال آن، توسط نمایندگان علما به‌وضوح دیده می‌شود.

مؤلفه جریان دیدار وزیر دربار و سیدمحمدصادق را چنین می‌نگارد: «... وزیر دربار گفت [مجلس] شورای اسلامی خوب است چرا به‌شورای ملی پس گردید؟ جناب آقای میرزا محمدصادق جواب داد برای اینکه رعیت (یعنی سفارت) این نظر را خواست [بیرا] که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهند نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی‌دین و خارج از اسلام است. به‌این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند یا بینه خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود. دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد.»^{۲۶}

نمایندگان علما از دیدار مجدد با شاه بهره رفتند زیرا که همه خواست علما در دستخط دوم برآورده شده بود و دستخط سوم دیگر معنا نداشت و در صورت پرسش شاه از علت تغییر دستخط دوم، پاسخ مناسبی نداشتند. چون نیم آن می‌رفت که در صورت حضور اسپرینادر در آن دیدار، وی شاه را از تغییر دستخط صرف‌سازد تهدید یا صحنه‌سازی قبلی فقط صدراعظم را همراه با استدعیات خود به‌نزد شاه فرستادند. «... صدراعظم با تائب‌السلطنه حرکت کردند که بیرون حضور اعلیحضرت شاهنشاه به‌جناب آقای میرزا سید محمدصادق و دیگران هم تکلیف کردند که شما هم بیایید حضور [شاه] و با هم عرایض منت (سفارت) را عرض کنیم. وکلای آقایان به‌ملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به‌قبول آنچه میل دربارها در آن است لذا عذر آورده و گفتند که ما از طرف علما و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نماییم نه با شاه. تائب‌السلطنه چون می‌دانست اگر اسپرینادر حضور اعلیحضرت مشرف نبود سنگ جلوس می‌اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به‌صدراعظم راستین و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعضی مطالب بحرمانه را گفتگو نمایید و شاید

مشهور می‌شود. در کتب، اسامی آقا شیخ فضل‌الله نوری. به‌کوشش هم‌رضوانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ص ۲۸.

شاه بخواهد بعضی فرمایشات سری بفرمایند. من با وزیر دربار نمی‌آیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد. اعلیحضرت شاهنشاه استدعیات را قبول فرمود. فرسان را [مخاطب خواست نمایندگان علما] سباً و مهرا نمودند. کار تمام شد. فرسان را آورد و داد به‌وکلای آقایان.»^{۲۷}

گرچه تاریخ دستخط سوم روز هجدهم جمادی‌الثانی بود اما تاریخ آن را روز چهاردهم جمادی‌الثانی نوشته‌اند. ناظم‌الاسلام کورسائی معتقد است «سخن اینکه مطابق باشد یا روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشته‌اند.»^{۲۸} این احتمال ضعیف بنظر می‌رسد. ظن قوی آن است که در ادامه آن همه مذاکره و توطئه‌ای که برای تحسین این دستخط انجام شد، تغییر تاریخ آن به‌روز چهاردهم به‌این منظور بوده است که دستخط سوم شاه را همان دستخط اول وانمود کنند. زیرا دستخط سوم شاه عین همان دستخط اول است با این تفاوت که در دستخط اول نام «مجلس» آمده در صورتی که در دستخط سوم این نام به‌«مجلس شورای ملی» تغییر یافته است.

پس از صدور این دستخط نمایندگان علما به‌حضرت مشیرالملک (بزرگ بزرگ صدراعظم) به‌سفارتخانه آمدند و مراتب را به‌اصلاح رساندند. «بعد مشیرالملک حلیه (مشیرالملک سابق) ... رفت روی صندلی، فرسان اعلیحضرت شاهنشاه را که کشف از اذن و اجازه تشکیلی مجلس شورای ملی بود... قرائت نمود.»^{۲۹} پس از قرائت آن، مشیرالملک تلگراف علمای قم را در پاسخ تلگراف سیدمحمدصادق که دو روز پیش سفارش کرده بود برای بستن نشیمن سفارتخانه خواند. در این تلگراف، علما موافقت و خشنودی خود را از دستخط دوم شاه اظهار داشته و به‌بست نشیمن سفارت داده بودند که «مقاصد شما و ما انجام گرفت از سفارتخانه برخیزید و پیش از این نمایند که مقاصد برساندن زیاد می‌باشد که در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم. اگر مقاصد شما بقیه در روز هجدهم حضرت عبدالعظیم می‌مانیم تا آن بقیه هم انجام گیرد.»^{۳۰}

جواب تلگراف علما پس از صدور دستخط سوم شاه توسط مشیرالملک قرائت گردید مربوط به‌دو روز پیش یعنی روزی بود که شاه فرسان تشکیلی مجلس شورای اسلامی را صادر کرده بود، اما چنان وانمود گردید که علما با دستخط سوم شاه که مجلس شورای ملی وعده داده شده بود موافقت کرده‌اند. نکته سیمین که علما در تلگرافشان خاطر نشان ساختند ترک سفارتخانه بود. این نکته می‌رساند که علما می‌بایست به‌بست نشیمن در سفارت انگلستان نظر خوبی نداشته و از عواقب آن بیمناک بوده‌اند.

پس از قرائت تلگراف علما گروه کثیری از مردم، سفارتخانه را ترک کردند و به بازار یا سارن خود بازگشتند.^{۳۱}

به‌این ترتیب فقط مجلس شورای ملی در تهران و در تبریز از طرف سفارت انگلستان

۲۶. همان، ص ۶۸. ۲۷. همان، ص ۶۸. ۲۸. همان، ص ۶۸.

۲۹. همان، ص ۶۸.

۳۰. کسروی بر این نظر است که مردم پس از صدور دستخط دوم شاه به‌تاریخ شانزدهم جمادی‌الثانی، همان روز سفارتخانه را ترک کردند (ص ۱۲۰).

۳۱. توضیحاتی که داده شد قول کسروی نادرست بنظر می‌رسد.

در بین مردم شایع شد و از آن پس چنانکه صلاحیت خواهد کرد همه تلاشهایی که برای ایجاد عدالتخانه یا مجلس عدالت می شد در جهت تشکیل مجلس شورای ملی قرار گرفت، زیرا در صورت ایجاد عدالتخانه، علما یا زمام امور را در دست می گرفتند و با لاقابل در تقاضای بر اجرای احکام آن که قاعدتاً می بایست مبتنی بر احکام اسلامی باشد نقش عمده ای می داشتند و حال آنکه با تشکیل مجلس شورا و تدوین قانون اساسی موضوعه، طبعاً جایی برای مداخله و تقاضای علما باقی نمی ماند. اما جای این پرسش باقی است که چرا علما با ایجاد مشروطیت و مجلس شورا و تدوین قانون اساسی که مشأ اختلافات عظیمی گشت موافقت کردند؟

فردوسلج آن است که در آثار متورانیفکران مشروطهخواه عرب از قبیل کواکبی و ایرانی همچون ملکه خان و مستشارانولده که مستقیم و غیرمستقیم از مشروطیت و قانون سخن رانده اند، نه تنها نشانی از تعارض و مخالفت مشروطیت و اسلام دیده نمی شود بلکه آنها کوشیده اند تا در مواردی مشروطیت و اسلام را یکی بدانند. این قبیل منابع که مورد رجوع علما بود سبب گشت تا آنان وجوه اشتراک و همانندیهای زیادی بین مشروطیت و اسلام ببینند و در نتیجه از مشروطیت دفاع نمایند. دکتر حائری، نویسنده کتاب تشیع و مشروطیت در این باره می نویسد: «کوششی سخت دینی گیر از سوی اندیشه گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین کننده موجود میان نیت های نویسی و اسلام بی توجه نگاه دارند. آنان به اندیشه های نویسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه های مشروطه گری را رنگ اسلامی زدند. آنان معنای واقعی مشروطه گری غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی هم مشروطه و اسلام را یکی دانستند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه های فکری اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند، زیرا علما تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان بورژوازی ملی و طبقه توده های مردم بودند. از سوی دیگر نوگرایان لیبرال علاقه داشتند که علما به برخی از مسائل مربوط به ناهماهنگی اسلام و دموکراسی بی توجه بمانند و گرنه از پشتیبانی کامل علما در انقلاب مشروطیت بی بهره می ماندند. خود علما هم توانستند حقایق لازم را درباره مشروطه گری از منابع عربی و ترکی بدست آورند، زیرا آن نوشته ها نیز به دلایلی از برخی حقایق تهی بود. نیز باید افزود که عنوان آزادی، برابری، دادگری و بسیاری دیگر از موضوعهایی که در حوزه بحث مشروطیت بود پیشاپیش در اسلام، به معنای ویژه خود وجود داشت و آن مفاهیم در حدی و به هم و دور از مرحله تعینیت خود در هر یک از دو حوزه مشروطه و اسلام با یکدیگر شباهت و همسان خود تعالی می کرد. چون نوگرایان و اندیشمندان دنیای اسلام تقییری صادقانه و تهی از مصلحت و اقتضا از آن مفاهیم بدست ندادند برخی از رهبران مذهبی ما با استفاده از نوشته های آن نوگرایان بدین باور شدند که آن مفاهیم یا اسلام ناهماهنگ نیست و در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آنان را در چهارچوب اسلام نفسیز کنند.»

کسروی نیز بر همین نظر است و می نویسد: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف

و دوسید (طباطبائی و بهبهانی) و کسان دیگری از علمائیکه پافشاری در مشروطه خواهی می نمودند معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونگذاری اروپایی را نمی دانستند و از ناآگاهی بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است ناگامی درستی نمی داشتند.» (ص ۲۸۷) البته او در مورد مشروطه خواه بودن دوسید متناقض سخن می گوید و در بسیاری موارد آنها را مشروطه خواهان واقعی که معنا و حنف درست مشروطیت را می دانستند معرفی می کند (ص ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳

از ایجاد کمیته‌ها، اصول آن با موازین شرعی آراسته شود اما تقی‌زاده بر این بود که وکلا باید «می‌کنند مجلس را مانند مجالس فرانسه و انگلیس بگردانند»^{۳۰}

این افکار و اندیشه‌ها که تحت عنوان مشروطه‌خواهی ایراز می‌شد باعث شد تا تعداد زیادی از علما و روحانیون و در رأس آنها، نوری، این «قلم‌ها» را «بولود» و یا «همزاد» مشروطه دانسته (ص ۴۱۹) و در نتیجه صفا خود را از مشروطه‌خواهانی که اروپا را کعبه آمدن خود می‌پنداشتند جدا نمایند.

کسروی ضمن شرح چنان‌شدن هدف مشروطه‌خواهان لیبرال از صف علما، فوایدی را برای آن برمی‌شمرد: «... اکنون که اینکمار رخ می‌داد یکی از نتیجه‌های آن این خواستی بود که آزادبخواهان، دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند و هر هرکاری نیاز به پرتک خویشی از سزایان ندارند» (ص ۲۴۸) وی این جدایی را چبری و سودمند می‌داند ولی آنها را بدان قیمت که «هر گامی را به بیروی از اروپا برمی‌داشتند» نکوهش می‌کند (ص ۲۴۸). در جای دیگر می‌نویسد: «اگر پاس اسلام را به این اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بود؟... قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه نتوانی داشته؟» (ص ۲۴۹)

این مورد و موارد متعدد دیگر بین آن است که کسروی سخت طرفدار مشروطه غربی بوده و کلاً به‌جدایی سیاست و دیانت اعتقاد داشته است. از همین روست که اصل ۲ را که بر نظارت پنج تن از علمای هر عصر بر مصوبات مجلس تاکید داشت و یا اصرار حاج شیخ فضل‌الله نوری در قانون اساسی وارد گردید «دستبرد» در قانون می‌نماید (ص ۳۲۲، ۳۱۷).

کسروی که خود پیرونده مکتب مشروطه است در سراسر کتاب، دشمنش را یا تشیع و روحانیت نشان می‌دهد. او سراسر خاص شیعه را کارهای بی‌معنی می‌نامد (ص ۴۲۹، ۴۷۷) و علماً را همگی بی‌زبان مردم می‌شمرد (ص ۱۳۹)، هر چند که معترف است مردم بدینیت از آنان بی‌باید کردند (ص ۲۹۱) و نیز اذعان دارد که «اگر این فتواهای علمای نجف ایس از بمباران مجلس نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم». همچنین بازرگانان توانگر که بول به نام «اعنامه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از فتواهای علمای کردند» (ص ۲۳۰).

گرچه کسروی به‌فغان از سهم علمای مشروطه‌خواه ایران و عتبات در پیشبرد مشروطه سخن رانده ولی باید دید که تا چه میزان با مداخله آنها موافقت داشته است. پاسخ آن را در موقعی که بعد از ناکامی مشروطیت خواهیم پرداخت می‌آوریم.

قانون اساسی، و غلبه مجلس را تهیه قوانینی جهت «تشبیه سیاتی دولت و سلطنت و النظام امور مملکت و اسرار وزارتخانه‌ها» می‌دانست (اصل شانزدهم) و حال آنکه متمم آن، همه روابط و حقوق فردی و جمعی مردم را در بر می‌گرفت و طبعاً به قلمرو احکام شرع کشیده می‌شد.

شیخ فضل‌الله که حدود اختیارات مجلس را فراتر از آنچه اظهار می‌شد دیده، زبان به اعتراض گشود و چنین اظهار داشت: «قرار بود مجلس شوری قضا برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بناخواه اداره می‌شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را سدود نماید» (ص ۱۰۷). وی از اینکه «در مجلس شورای کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند» به شدت انتقاد نمود (ص ۱۰۷) و به نشانه اعتراض به اصول غیر اساسی متمم قانون اساسی و بویژه اصل هشتم با جمعی از یاران و همفکرانش در حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن جست تا فریاد خود را بدین وسیله به گوش مردم برساند، زیرا که پادشاهان و روزنامه‌نگاران در تهران مجانی برای اظهار نظر شفاهی و کتبی وی باقی نگذاشته بودند.^{۳۱}

آنها علی‌رغم مشکلات فراوان، روزنامه‌های به نام «الایحه» انتشار دادند که حاوی «شرح مقاصد شیخ فضل‌الله و سایر مهاجرین» بود. در یکی از این نواایح آمده است که «دو دسته دشمنان دین و دولت (بایبه و طلیعه) در قانون اساسی دخل و تصرف کرده‌اند، از این رو «برای جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسده مقصده در این اساس متمم» نیز برای اینکه قوانین منطبق با احکام شرع شود، چهار فقره پیشنهاد گردیده است: «اول آنکه بعد از لغت مشروطه، نظام مشروطه نوشته شود. دوم آنکه هیاتی از مجتهدین به انتخاب علماء مقلدین هر عصر بر مصوبات مجلس نظارت نمایند. سوم آنکه فصلی راجع به احکام شرعیه درباره فرقه بایبه و سایر فرقه‌ها و ملاحظه در نظامنامه استنبه منظور و مندرج گردد و چهارم آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب بنا نوشته‌اند، محض ملاحظه مشروعبت و حفظ اساسات آن، باره تصرفات در بعضی قصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن قصول نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که عمکی فرموده‌اند مندرج شود» (ص ۴۲۲).

تحصن شیخ فضل‌الله و علمای همفکرش در حضرت عبدالعظیم (ع) بازتاب گسترده‌ای داشت و مجلس را به زیر سؤال برد. مجلس بناچار برای رفع اقیام از خود بلافاصله اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله را که به تأیید علمای نجف نیز رسیده بود—برای بار دوم به‌شور گذاشت* که پس از تصحیح و تنقیح یا اکثریت آراء تصویب شد و «نلها تقی‌زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجانیان به نبودن آن خرسندی نمی‌دادند» (ص ۳۷۰).

۳۳. برای اطلاع از علل مخالفت شیخ فضل‌الله با مجلس و مشروطه رجوع کنید به «عمار شوبانی، نواایح آقا شیخ فضل‌الله تودی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به، محمد قزقمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ‌نهدی فضل‌الله توری (چلچلادل)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به، تشیع و مشروطیت، ص ۲۷۷-۳۲۷.

* کسروی می‌نویسد که این اصل در روز ۶ ربیع‌الثانی در مجلس خوانده شد اما نمایندگان آذربایجان که می‌دانستند «اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را بر است خواهد داشت و کار از کار خواهد گذشت» [!] با آن مخالفت کردند و با مخالفت آنها قانون خوانده نشد، (ص ۳۱۸) اما معلوم نمی‌گردد در چه زمانی مجلس آن را تصویب کرد، روزنامه مجلس در شماره ۱۱۴ که یکشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده تا رومخ تصویب آن را روز ۳ جمادی‌الاول می‌داند. ر.ک به، نواایح... ص ۱۸.

گرچه اصل پیشنهادی نوری به عنوان اصل ۴ بصورتی رسید اما این به معنای اسلامی شدن مشرع قانون اساسی نبود. هنوز اصولی وجود داشت که از نظر نوری و یارانانش در تعارض کامل با اصول اسلامی بود. اصل هشتم که همه افراد ایران را از هر مذعب و مسلک در برابر قانون دولتی برابر می‌شمرد و نیز اصل بیستم که همه مطبوعات را به غیر از کتب ضلال و مواد مضره به‌دین مبین [اسلام] آزاد اعلام می‌کرد از نظر شیخ فضل‌الله، مقابله با اصول اسلامی بود. وی در پاسخ بلندی به پرسش یک نفر که انگیزه موافقت اولیه و مخالفت بعدی او را با مشروطیت برسیده، عتت تخییر سونج و موارد انتقاد خود را به‌ششم قانون اساسی برمی‌شمرد.^{۳۴}

اختلاف عقیدتی شیخ فضل‌الله با مجلس از یکسو و کشمکش مجلس با دولت از سوی دیگر، مجلس را در موضع ضعف قرار می‌داد. شاه و دولت بر سر حدود قدرت و اختیارات خود با مجلس در کشمکش بودند و از کارشکنی و ایجاد مانع در کار آن کوتاهی نمی‌کردند و مردم نیز که تازه از یقین استبداد رسته و آزادی بدست آمده را سرعوت و جسور سنجیدند، که مورد تأیید علمای نجف بود—می‌دانستند از آن در مقابل شاه و دولت و مخالفان مشروطه حمایت می‌کردند. مجلس نیز با توجه به حسن نیت علما و حمایت مردم نسبت به خود، برای تحقیر و کتوییدن شیخ و یارانانش، مخالفت او را از سر سودجویی و به تحریک دولت قنماد می‌کرد.

کسروی گرچه اعلان دارد که شیخ فضل‌الله «چنین می‌خواست که احکام شرع را به رویه قانون در آورد و به مجلس بپذیراند» (ص ۲۸۷) با این وجود عمده یا مخالفان، مشروعه‌خواهی او را دسیسه و تفرقه‌افکنی دربار برای تضعیف مجلس می‌دانند (ص ۳۴۵). و اما اعلام همدردی بسیاری از علمای شهرهای ایران با نوری و یارانانش، مجلس و روزنامه‌های تندرویی چون ندای وطن، حیل‌النیل و صوراسرافیل را از موضع تهاجمی اولیه باز داشت و آنها را در حالت انفعالی قرار داد. سرانجام پس از گذشت سه ماه وقتی مجلس در دستخطی که صادر کرد معنی مشروطیت و اهداف مجلس را همان برشمرده که محصلین انتظار داشتند، آنها نیز آن را وافی به مقصود شمردند و از تحسین خارج شدند.^{۳۵}

* * *

از مطالب قابل توجه کتاب که مؤلف آن را با تبوتاب تمام شرح می‌دهد نقش تبریز و انجمن آذربایجان و مجاهدین آذربایجانی و قفقازی در آن دوران است. خواننده کنجنگار بخوبی درسی یابد که تا چه اندازه اعمال اثراتی مجاهدین تندرو در بنیان مجلس و نهاد مشروطیت مؤثر بوده است. اما کسروی نه تنها ایرادی بر این تندروها نمی‌گیرد بلکه شدیداً از آن دفاع می‌کند تا جایی که ترویج آشوب طلبی چون حیدرخانه سمو اوغلی را، جوانی دلیر و کزردان و از پیشروان شورش (انقلاب) ایران می‌نامد (ص ۴۴۸).

۳۴. میندی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، ابن‌سینا، ص ۲۰۹-۲۲۰. و نیز درک به، رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۱۰۱-۱۱۵.

۳۵. لوزیج...، ص ۶۸ و رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۳۶۳-۳۶۹.

مجاهدین، گروهی از مشروطه‌خواهان بودند که سرام اشتراکی داشتند. اینان دو دسته بودند: گروهی که پس از آغاز نهضت از طرف کمیته یا کمیته سلاج و مهمات به ایران فرستاده شدند. آنها ایرانیانی بودند که عضو کمیته بوده و سالها در قفقاز به سر می‌بردند. گروه دیگر، تعدادی از مردم تبریز بودند که انجمنی به نام مرکز غیبی تشکیل داده و داوطلبان را فتون رزم می‌آموختند. این دو گروه سرام یکسانی داشتند و سراننده آنها اقتباسی بود از سراننده کمیته سومپیتال دو کرائتهای روسیه.

آنان که منشی چپ‌روی داشتند انقلاب واقعی را تنها از راه مبارزه مسلحانه پیسر می‌دانستند. از همین رو در جریان نهضت و پس از آن به مسلح کردن مردم پرداختند و گروههای مسلح رزنده‌ای به نام مجاهد پدید آوردند. در توجیه کارشان می‌گفتند که چون محمدعنی‌شاه باطناً با مشروطه مخالف است و دیر یا زود با مشروطه به ستیز برخواید خاست، پس وجود نیروهای نظامی (مجاهدین) برای چندان روزی ضروری بنظر می‌رسد. بعد از صدور فرمان مشروطیت مجاهدین انجمنی تشکیل دادند که با حمایت و همکاری علماء اداره امور شهر تبریز را در دست گرفتند. این همکاری دیری نپایید زیرا مجاهدین و یویره قفقازیان بتأیر این‌سوی خود به سلاویان و کیش (روحانیت و اسلام) پیروانسی داشتند (ص ۳۹۱). و از سوی دیگر، علماء و در رأس آنها میرزا حسن مجتهد، سخت پای بند ملاحظات شرعی بود. مجاهدین که نمی‌توانستند آشکارا یا تبلیغ سرام خود، میرزا حسن را از سر راه بردارند دست به تهاجم‌سازی علیه وی زدند و با وارد کردن اتهام انبازداری و دفاع از ماتکین به آبروی وی لطمه وارد ساخته و از شهر اخراجش کردند.

اخراج مجتهد شکاف بزرگی در صف مشروطه‌خواهان ایجاد کرد. کسروی می‌نویسد: «از روزی که حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه (مجاهدین) دشمنی نمودند، آنبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه روگردانیدند و کم‌کم کینه آن را در دل گرفتند... اینان عنوانی جز اینکه مشروطه‌خواهان لاسذهبتند نمی‌داشتند و عرفتاری را که از ایشان سر می‌زد راست و دروغ دانیل لاسذهبتی ایشان می‌گرفتند... مشروطه‌خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیدند بی‌بروایی پیشتر می‌نمودند.» (ص ۳۸۹) این بی‌بروایی سبب شد تا سلاویان بزرگ اینجا (تبریز) بیشتر از دیگران از مشروطه روگردانیدند و جز از نطق لاسلام باز نمانده همگی به دشمنی [با مشروطه] برخاستند.» (ص ۳۹۳)

مجاهدین، انجمنهای مشابهی در شهرهای دیگر آذربایجان برپا کردند و این در حاتی بود که «در بیشتر شهرها [مردم] معنی مشروطه را نمی‌دانستند و از کارهایی که انجمن یا هستی کرد آنگاه نمی‌بودند.» (ص ۱۹۰). این انجمنها مانند انجمن تبریز به مسلح کردن مردم پرداخته و با علمای شهرها به ستیز برخاستند تا جایی که مجاهدینی که برای تشکیل انجمن از باتکو به خوی آمده بودند مجتهد خوی را شهید و امام جمعه شهر را ترور کردند (ص ۴۷۱).

پس از تشکیل مجلس، انجمن، نمایندگان خود را به نام نمایندگان مردم آذربایجان به مجلس فرستاد. زبانی نمایندگان به تهران رسیدند که متن قانون اساسی نوشته شده بود. نمایندگان آذربایجان که به تندروان شناخته می‌شدند بیش از دیگر نمایندگان با دست‌و‌پز کردن تقاضای قانون، خواستار ششم آن شدند. در کیسیونی که برای این کار در نظر گرفته

شد دو تن از نمایندگان آذربایجان شرکت داشتند.

پس از باین بیان یاقین کار متهم که ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه بود، سزا شد تا کمیسیون مرکب از علما و از جمله شیخ فضل الله آن را با موازین اسلامی مطابقت دهند. در اینجا بود که توطئه همه جانبه‌ای از درون و بیرون مجلس صورت گرفت تا کار این کمیسیون را مختل سازد.

اقلیت تندرو مجلس به رهبری تقی زاده، مخالف هرگونه دخل و تصرفی توسط علما در متهم بود. از همین رو بود که وی و دیگر نمایندگان آذربایجان با اصل و پیشنهادی شیخ فضل الله شدیداً مخالفت نمودند. گرچه او بارها می‌کوشید تا با دفاع از اسلام و مشروطیت، منظور اصلی خود را پنهان سازد. اما بسیاری از نمایندگان و مردم او را به خاطر مخالفتش با نظارت علما، بدین می‌دانستند (ص ۳۷۴).

تقی زاده با ارسال تلگراف و نامه‌های ریزی به تبریز، انجمن را در جریان کار مجلس قرار می‌داد و آنها را به بستن بازار و دکاکین و نجسین در تگرافخانه و... دعوت می‌نمود و از سوی دیگر وانمود می‌کرد که در برابر تقاضای سوگنین خود که خواهان تصویب فوری متمم قانون هستند کاری نمی‌تواند انجام دهد. وی گرچه یکبار غمخوار آشوب مردم تبریز را محکوم نمود (ص ۳۷۱). اما بعدها خود قراقرز کرد اغتشاشی که یک عهده در تبریز بظول ایجادید و تحریک او بوده است. ۳۸

وی و دیگر نمایندگان آذربایجان، کمیسیون مطابقت را حبله دربار و بدتفع محمدعلی شاه می‌دانستند و از این رو ایشان آذربایجان را به مطابقت و یا تصویب فوری متمم تحریک می‌کردند. کسروی در این باره اطلاعات جالبی بدست می‌دهد اما او که خود طرفدار مشروطه غربی است در تحلیلش، حق را به نمایندگان و انجمن آذربایجان می‌دهد که نمی‌گذاشتند قانون اساسی رنگ شریعت بخود گیرد.

کسروی غرض اصلی انجمن را از به راه انداختن امتصاب و تحصن چنین می‌داند: «... ایشان از همان می‌ترسیدند که قانون اساسی بدست علما افتد که با آن را تهاه گردانند، یک قانون اساسی بی‌ارجی بیرون دهند و یا دو تیرگی به میان انداخته بپناه به دست دولت اندازند. این بود که به غروش و ناخشنودی برخاسته چنین می‌گفتند: مگر سنت قانون مذهبی و عبادات از دولت می‌خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی مشروطه‌ای را که در تمام دولتهای مشروطه مجربست می‌خواهیم. قانون شرع را هزارویکمین و اند سال پیش بیغمیز ما آورده و در دست داریم. (ص ۳۷۹) وی ادامه می‌دهد: «راست است که آزادبخوانان تبریز دلیله قانون مشروطه اروپایی» را می‌خواستند و آشکاره سخن خود را می‌گفتند: [اما] چیزی که عست این سخن جز از دلخای پیشروان برنی‌خاست و چنانکه گفتیم دیگران آن را نانهییده بر زبان می‌آوردند

۳۶. رسائل اعلامیه... ص ۱۴۵-۱۴۷.

انتخاب این کمیسیون نشان دهنده موارد غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی برخی اصول متمم بود. از همین رو بود که رئیس مجلس، صلیح الدوله، نیز خواستار تجدید نظر علمای نجف در آن بود (ص ۳۷۰).

۳۷. پیدایش و تحول احزاب... ص ۹۳. ۳۸. همان، ص ۱۹۶.

که اگر فهمیدندی بیشترشان دودل ایستادندی و یا آنان بسوی دیگر گردانیدندی.» (ص ۳۷۵).

حسن کار کسروی در این کتاب همین است که گرفتار ذهنیت روشنفکرانه‌ای که سوزخین متأخر بدان دچار شدند، نگشته است. وی گویندگان اصلی سخن را نشان می‌دهد و کلام سخوامی را بر زبان عوام جاری نمی‌سازد.

خلاصه آنکه یزودی معلوم گشت که آشوب تبریز جز ایجاد مانع در راه کمیسیون مطابقت و نیز تحریک شاه و دربار به مقابله یا مجلس نیست. بدین علت بود که نمایندگان مجلس، اعتصاب و تحصن مردم تبریز را آشوب طلبی می‌دانستند و طینطیابی و بهیبهانی نیز از تندروی انجمن آذربایجان و رفتار تاشایست آن یا سچهد گلایه می‌نمودند (ص ۳۰۰).

نظر کسروی پیرامون مجلس و شاه و دربار همان نظر نمایندگان آذربایجان است: داشتن قانون مشروطه‌ای به سبک غرب و از موضع قدرت (نظامی) با شاه و دولت برخورد کردن. وی از طینطیابی و بهیبهانی از اینکه «خرسندی به آساده گیهای جنگجویانه نمی‌داند» انتقاد کرده (ص ۳۹۲) و تنها را به خوش بینی و محافظه کاری و حتی از لیاقت داشتن با دربار متهم می‌کند (ص ۳۹۳).

حقیقت آن است که دو سید و اغلب نمایندگان از یکطرف به خاطر نرشی که در شاه دیده بودند و از طرف دیگر به خاطر ضعف و دو دستگی در مجلس و نیز آشفتگی در امور کشور، راه تقاضی و مدارا با شاه و دولت را پیشنهاد می‌کردند و از هرگونه برخورد خصمانه با شاه احتراز داشتند و از همکاری دولت و مجلس استقبال می‌کردند در حدی که جسارت نمایندگان آذربایجان و فشار انجمن، نه به جهت سامان یافتن اوضاع بلکه—همانطور که کسروی متذکر می‌شود—به خاطر برانداختن محمدعلی شاه بوده است (ص ۳۳۰).

پس از چند مساه اختلاف بین شاه و دولت بنا مجلس، مرانجام شاه از در آشتی با مجلس در آمد بویژه آنکه طینطیابی و بهیبهانی و اکثریت نمایندگان، خواهان چنان تقاضایی بودند. بدین منظور در حضور طینطیابی و بهیبهانی و جمعی از نمایندگان، ضمن اظهار گلایه از روزنامه‌ها و آزادبخوانان، سوگند خورد که از مشروطیت دفاع کرده و قانون اساسی را محترم دارد (ص ۳۷۹) که این نیز با استقبال مجلس روبرو گشت. همچنین دولت برای نشان دادن حسن نیت خود، بنا به دستور مجلس قوایی برای سرکوبی شورشیان وراسین فرستاد.

تفاهم و آشتی بین شاه و دولت با مجلس طبعاً به منزله درستی نظر اکثریت نمایندگان مجلس بود که خواهان چنان تفاهمی بودند و از طرفی به مثابه نادوستی نظرات اقلیت مجلس و بویژه نمایندگان آذربایجان بود که راه دشمنی و ستیزه با شاه را می‌پیمودند. کسروی بدون ارائه دلیلی این تقاضی را نیرنگ دربار می‌داند و به جریانی که منجر به برهم خوردن این تقاضی شد اشاره‌های جالبی می‌کند.

چند صیاحی بیشتر از این آشتی نگاشته بود که با تازنچک پشاه سوء قصد شد اما وی جان سالم بدر برد. مجلس این سوء قصد را محکوم کرد اما شاه از آن خواست تا مسبین را بیاد کند. شعرانی نیز جستجوهای وسیعی آغاز کرد و چند نفر آذربایجانی و از جمله

حیدرعلی اوغلی را در ارتباط با سوء قصد دستگیر کردند. هر چند عاملین اصلی، همانها بودند (۱۳۴۳) اما روزنامه‌ها و شروطه‌خواهانی که با حیدرخان و کمیته یا کو تماس داشتند با عباها، مانع محاکمه گشته و آنها آزاد شدند. مجلس نیز نه تنها عاملین را نجات و ماجرا را دنبال نکرد بلکه به این عنوان که شهربانی برای یافتن آنها به منازل مردم ریخته و قانون شکنی نموده، علی‌رغم میل شاه، حاکم تهران و رئیس شهربانی را به محاکمه ضمیمه کردند.

این سوءگیری مجلس طبعاً به معنای بی تفاوتی نسبت به سوء قصد و بعضاً جانبداری از مسیبن احتشانی واقعه بود که در نهایت رشته‌های تقاضا و آشتی بین شاه و مجلس را از هم می‌گسست و باز دیگر آندو را در مقابل هم قرار می‌داد.^{۳۹} این سوء قصد که به تحریک کمیته باکو و انجمن آذربایجان صورت گرفت جز این هدفی بدنیال نداشت. در آن صورت استدلال انجمن آذربایجان و نمایندگانشان که شاه را مخالف مجلس می‌دانستند و تقاضای اکثریت نمایندگان را نشانه ساده لوحی می‌پنداشتند به کرسی می‌نشست و شیئی ستیزه‌جوانه آنها با شاه و دولت، چنانچه سیاست تقاضا و آشتی می‌گشت.

شاه نیز طی نامه‌ای به مجلس با اشاره به حوادث مذکور نوشت: «هرچه می‌تواند شایسته و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم... آیا نمی‌دانید که می‌خواهند رابطه و اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند؟» (ص ۴۸۴ - ۴۸۵).

روابط شاه و مجلس باز دیگر به سردی گرایید. در این میان روزنامه‌ها نیز همصدا یا تندیروان، از هر زمان بیشتر پرده‌داری می‌کردند و آشکارا از محاکمه و اعدام شاه سخن می‌گفتند و ماجرای اعدام نویی شانزدهم را خاطر نشان می‌ساختند.

کسروی گرچه بر این عقیده است که «محمدعلی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی می‌نموده» (ص ۵۷۷) اما بلافاصله می‌افزاید که مدتی شاه «از برتداختن مجلس نویسنده گردیده، دیگر نقشه‌ای را دنبال نمی‌کرده. لکن پیشنهادهایی که یکی از آنها داستان بمب‌اندازی و دیگری بدزاینهای [روزنامه] مساوت و دیگر روزنامه‌ها بوده او را به تکان آورده و باز دیگر به اندیشه برانداختن مجلس انداخت.» (ص ۵۷۸). در چنین زمانی که امکان هرگونه تقاضای از میان رفته بود، «تقاضای به دست‌کشان آشوب‌طلبی افتاده بود که در انتظار چنان روزی بودند. کسروی در اینجا به‌نحویه اشاره دارد. وی می‌نویسد چون در این زمان سیاست روسیه و انگلستان چنین ایجاب می‌کرد که محمدعلی شاه در مسندش

* کسروی در تمجید از این اقدام حیدر اوغلی می‌نویسد: «این... می‌رساند که او یک شورشخواه (انقلابی) راست و عاقلانه می‌بوده و به کادری بزرگ می‌گوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاکو او می‌بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی.» (ص ۵۴۳)

۳۹. تقی‌زاده در یکی از مقالاتش به نام «تاریخ ادوایل انقلاب مشروطیت ایران» راجع به واقعه بمب‌اندازی، از محمدعلی شاه با ملامت صحبت می‌کند و می‌گوید که نسبت به او بی‌عدالتی شده و پس از اینکه بسوی او بمب انداختند دیگر شانس آشتی از بین رفت. (به نقل از: پیدایش و تحول احزاب... ص ۲۳)

باقی بماند از این رو وقتی که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه می‌رفتند و برخی نمایندگان تندروی می‌نموده‌اند، بر خلاف انتظار تقی‌زاده به جوگیری برخاسته و چنین گفته: «این مذاکرات که می‌شود فعلاً لازم نیست... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و به همه اطلاع داده می‌شود.» (ص ۵۲۱)

کسروی در جایی می‌نویسد که تقی‌زاده سخت‌فک و تنگ و سبب یا شاه بود و از شروطه‌خواهان می‌خواست «که در برابر شاه تنگ و قزار جنگ بکار نبرند» (ص ۵۶۵) و حتی مردم مسلحی را که برای دفاع از مجلس آمده بودند پراکنده ساخت (ص ۵۸۷). کما در جای دیگر می‌افزاید: «حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی‌زاده و کسان دیگری جنگ را می‌خواستند، بویژه تقی‌زاده که چون رئیس انجمن آذربایجان می‌بود و پیشگرمی به دایری آذربایجان می‌داشت با فشاری تنگ‌کار درباره جنگ می‌کرد.» (ص ۶۱۳)

معلوم نیست که در این باره آیا کسروی تناقض‌گویی کرده و یا تقی‌زاده تغییر سیاست داده است. آنچه مسلم است اینست که در این دوران بحرانی و حساس موقع تقی‌زاده کاملاً در راستای سیاست انگلستان فرار داشته است و از همین رو در جریان مبارک مجلس در پناه حمایت سفارت انگلستان از هرگونه گزندگی در امان ماند.

از این زمان تا چند ماه پس از مبارک مجلس که بنظر می‌رسد شاه بر تبریج مسلط خواهد شد، دو کشور انگلستان و روسیه خواهان بقای محمدعلی شاه بودند و چه بسا آن دو کشور که به فروکش کردن شور مشروطه خواهی مردم و ناتوانی سیاسی مشروطه‌خواهان نیک‌نگاه بودند، خود چنین تصادمی را براه انداختند تا شاه را برای همیشه از دغدغه مشروطیت برهانند و با استحکام پاینده‌های سلطنت وی، اختلافات خود را بر سر ایران حل نمایند. با توجه به اوضاع سیاسی اروپا در آن زمان بخوبی می‌توان دید که سیاست خارجی انگلستان برکنار آمدن با روسیه و حل اختلافات سیاسی با آن کشور بوده است تا از این طریق جبهه متحدی را در مقابل توسعه‌طلبی آلمان تشکیل دهند و چون سیاست روسیه در ایران بر طرفداری از محمدعلی شاه و سرکوب مشروطه‌خواهان استوار بود، انگلستان نیز بناچار از حمایت مشروطه‌خواهان چشم پوشید و همان سیاست روسیه را در پیش گرفت.

در این زورآزمایی بین شاه و مجلس، مجلس از وضع بطور بی‌برخوردار نبود. کسروی وضع کلی نمایندگان و آزادیخواهان را چنین تصویر می‌کند: «در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی به چند دسته می‌بودند: یک دسته دل از مجلس و مشروطه‌کننده و ابقان نه تنها کاری انجام نمی‌دادند [بلکه] کارشکنی نیز می‌نمودند. همین‌تند که پس از برافتادن مجلس، از شاه نه تنها گزندگی ندیدند، نوازش و پاداش نیز یافتند. یک دسته اگر هم یادریز بستگی نمی‌داشتند خود کسان بی‌رنگی می‌بودند و مشروطه و خودکامگی را با یک دید می‌دیدند و ناگزیر در این هنگام خود را به کنار می‌گرفتند. یک دسته مشروطه را می‌خواستند و بی‌جان خود را بیشتر دوست می‌داشتند و در این هنگام تا می‌توانستند کدو به جوی نشان می‌دادند. چندتنی نیز قزار دست بیگانه‌گان می‌بودند که در هر پیشامدی جز بیروی از دستور آنان نمی‌نمودند. یک نیم بیشتر نمایندگان از اینگونه می‌بودند که درخور هیچ امید می‌بودند. تنها یک دسته، از جان و دل مشروطه را می‌خواستند و اینان نیز سرشته را گم کرده نمی‌دانستند چه کنند، بویژه که با آن دسته‌های دیگر در آمیخته در اندیشه جداسوی

آزاد نمی بودند.» (ص ۶۰۴)

وضع مردم که بزرگترین حامی جنبش بودند از این بدتر بود. آنها که امیدوار بودند با استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس همه گرفتاریها و مشکلاتشان حل شود و نان فراوان و گوشت ارزان گردد (ص ۶۰۱) وقتی دیدند مجلس نتوانسته برخلاف تصورشان گرمی از مشکلات آنها را بکشد، دل از مشروطه کوفته و بتدریج «جنبش دیویها که بسیار سرپی می بود فرو نشست و شوهرهای کوچک نیز خاموش گردیدند... از شهید و همدان و زنجان و مراغه و میزور و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمی شد.» (ص ۶۰۵)

با چنین ضعف و قوتی بود که مجلس به تحریک بزدلانی چون قتی زاده به جنگ با شاه برخاست. نتیجه آن شد که در عرض چند ساعت مجلس بمباران و نمایندگان و آزاد یخواهان کشته، مجروح و دستگیر شدند و صدایی از مردم تهران برخاست.

کسروی ضمن شرح واقعه بمباران مجلس به افشای چهره های منافق و بزدلی چون قتی زاده می پردازد و می نویسد: «... این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازیسین خواهان جنگ می بود. با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ نشود.» (ص ۶۰۳)

وی همچنین ماجرای فرار وی و سه تن دیگر را در پناه سامور سفارتخانه انگلستان به تفصیل شرح می دهد که بسیار ارزشمند است. درباره نمایندگان آذربایجان که از نمایندگان نذر مجلس بودند می نویسد: «یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس به نام مرخصی روانه تبریز گردید... آن دیگری (قتی زاده) خود را افزای بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی کرد. آن دیگری نهانی با دربار راه می داشت. یکی دیگر را می گویند که بناچار زنانه خود را به دربار انداخته با محمدعلی میرزا دیدار کرد و با اولهش نهاد. اینهاست نمونه هایی از ناسردیهای نمایندگان.» (ص ۵۷۱) وی سپس در رد این رفتار نمایندگان می نویسد: «بی ارحمان در روز جنگ ناسردی نموده رو پنهان گردانیده بایه شکست مشروطه شدند.» (ص ۶۰۷)

کسروی گرچه در سراسر کتاب پیش از حد به مدح و ثنای انجمن آذربایجان پرداخته و هر اقدام مثبت و چشمگیر مجلس را در نتیجه هوشیاری و فشار انجمن و نمایندگان آذربایجان به دولت می داند، با این وجود به خوبی سران انجمن پس از بمباران مجلس اعتراف می کند: «بسیاری از سردستانان و نمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هر یکی به آندیشه جان و دارا که خود افتاد انجمن ایالتی که می بایست در چنین عتگتسی پشتیبان مجاهدان باشد و به آنان دلداری دهد به خورد و نمایندگان هر یکی خود را به نهانگامی کشید.» (ص ۶۰۸) تا جایی که «سرجینانان و نمایندگان انجمن بیشترشان مشروطه را پایان یافته بداند... خود را به کنار کشیدند و برخی از ایشان به کنسولخانه ها پناهنده.» (ص ۶۰۹)

علی رغم این اعتراف آشکار به نفاق و بزدلی نمایندگان و سران آزادخواه و نیز چند دستگی نمایندگان و از همه مهتر ضعف و ناتوانی مجلس در بروردن خواستها و مشکلات متعدد سرده کسروی سهم عمده شکست مجلس را متوجه مردم می سازد و آنها را به شدت مذمت می کند: «نتیجه این فلک را بدتر می گردانید این بود که چون در تهران این داستان

رخ داد آگاهی از آن به شهرها رسید در بیشتر آنها بی هیچ گونه پستادگی دستگاه مشروطه را برچیدند و آن هائیوهای بیگانه فرو نشست و این نمونه ای از روبه کاربهای توده ایران می بود و زبان همگی را به یه گویی بازگردانیم.» (ص ۶۰۷)

کسروی به گمان خود یا سردن این دلایل، شکست مشروطه نو را توجیه می کند، اما به این پرسش پاسخ نمی دهد که چرا مردمی که در راه ایجاد عدالتخانه همه گونه فشار و تنگنا را تحمل نمودند پس از گذشت چند ماه که شکست مشروطه را دیدند تب فرو بستند و دم برنیاوردند. آیا بی تفاوتی مردم را باید در نتیجه روحیه نفاق آمیز و روبه کاربشان دانست و با معلول عدم تناسب مجلس با نیازهای اساسی آنها؟ وی علت این بی تفاوتی مردم را متوجه رهبران مشروطه و از جمله دوسید می کند. در اینکه آیا دو سید معنی و هدف مشروطیت را می دانستند یا نه، کسروی متناقض سخن گفته است. او گاهی آن دو را از رده کسانی می شمرد که با آگاهی از معنی و هدف مشروطیت در راه استقرار آن می کوشیدند (ص ۶۰۶ و ۶۰۷) و زمانی نیز آنان را همانند علمای نجف در زمره کسانی می داند که «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونیای اروپایی را نمی دانستند.» (ص ۶۰۷ و ۶۰۸) مؤلفه ثمره و نهایت تلاش دوسید را همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی دانسته و از اینکه پیش از این در پیشبرد مشروطیت کوشی نکردند از آنها انتقاد می کند (ص ۶۰۷).

چنانکه گفتیم، حقیقت آن است که گذشته از ضابطی، هیچ یک از رهبران روحانی مشروطه معنی و هدف واقعی مشروطیت را نمی دانستند و از ناسازگاری بیندین اسلام و مشروطیت اطلاعی نمی داشتند. اما زمانی که تقاضای تکوینی بین آن دو پیش می آمد همانطور که کسروی می نویسد: «خرستندی نمی دادند که قانون بتخصیص (بخشد) «شریعت» گذارده شود و از آن به جلوگیری می کوشیدند.» (ص ۶۰۶) در این صورت چگونه می توان انتظار داشت که علما از مشروطه ای بسبک غرب که بر اساس جدایی دین از سیاست است حمایت کرده و مردم را به دفاع از آن فراخوانند. وقتی که در مجلس دوم این تعارض، بیشتر آشکار شد پهنائی که خود از مدافعین سرمخت مشروطیت بود، در مقابل مصوبات مجلس ایستاد و بر انجام جان خود را بر سر آن باخت و ذنبی (سؤلف کتاب تئیه لامه و تئیه لامه) نظریه پرداز روحانی مشروطه، هیچ گاه از مشروطه سخن نگفت.

* * *

سخن نهانی خود را بیرون علق و اسباب و سبب ناکامی مشروطیت، از قول استاد دکتر رضا داوری می آوریم:

در یک انقلاب که یا آن نظامی نفسی می شود و نظام دیگری به جی آن گذاشته می شود باید اجمالاً معلوم باشد که چه چیز باید برود و چرا باید برود و چه چیز باید بیاید. پس انقلاب قشبا می کند که لاف یک نظام سیاسی و مدنی برود و نظام دیگری بیاید،

۴۰. این مطلب خلاصه ای است از مقاله ای مفصل به نام رهبری در مشروطیت و در انقلاب اسلامی که با اندک جرح و تعدیل آورده شده است. آنگاه به انقلاب اسلامی ایران و وضع کنونی عالم، تألیف دکتر رضا داوری اردکانی، تهران، مرکز فرهنگی علامه طباطبائی، ۱۳۶۱، ص ۸۷-۱۰۱.

بسته بدانکه انقلاب، نظام موجود را در چه جهت نفی کند، طبیعت نظام آینده هم متفاوت می‌شود. بنا بر این هر انقلاب، دو شأن نفی و اثبات دارد. انقلاب مشروطیت هم دو شأن نفی و اثبات داشت: شأن نفی آن، نفی استبداد و ظلم و انحطاط بود. شأن اثبات مشروطیت را باید در افکار حاکم بر رهبران روشنفکر و متجدد و فرنگی‌مآب و در مقاصد ایشان و در قواعد و قوانینی که آوردند باز شناخت.

قاعدتاً می‌بایست که در انقلاب مشروطیت با نفی استبداد و حکومت مطلقه، نظام دموکراسی غربی و لوازم آن برقرار شود. ولی این اثبات در واقع تمام و کامل نبود؛ زیرا روشنفکران مشروطه‌خواه آن زمان صرفاً در خپل، دموکراسی غرب را آوردند و چون اثبات شأن خپل بود در نفی هم مداومت ممکن نشد و استبداد بزرودی بازگشت. می‌گویند که مداخله خارجی، استبداد را بازگرداند. مداخله خارجی در صورتی ممکن است که زمینه مساعد باشد. وقتی تمام رهبران مشروطه به استثنای یکی دو روحانی و چند آدم باک‌بند مثل ستارخان و یقربان به ساز قدرت جهانی حاکم آن زمان رقصیدند، دیگر گله از کسی باید بکنیم؟ اینکه سیاست‌های خارجی بعد از مشروطیت همچنان به جای سانه بدان دلیل بود که انقلاب مشروطیت که می‌بایست به تشکیل حکومت مستقل ملی سؤدی شود از همان ابتدا از درون شکست خورد. البته در نواحی شرقی، سؤال و مقصود را می‌جویند و هر کس دیگری را مقصر می‌دانند. این است که زیاد می‌خوانیم که اگر فلان کس از نهضت جدا نمی‌شد و آن دیگری خیانت نمی‌کرد سر نهضت چیز دیگری بود. اما چرا با جدایی یکی و خیانت دیگری یک انقلاب شکست می‌خورد و چگونه است یک انقلاب بستگی به این و آن پیدا می‌کند؟

یک انقلاب اگر عمق و ریشه داشته باشد از جدایی و خیانت این و آن آسیب نمی‌بیند و اگر آسیب دید حتماً ضعفی در آن انقلاب وجود دارد یعنی در دل و جان مردم نفوذ و ریشه ندارد. انقلاب مشروطیت یک جریان روشنفکری بود که طبقات مختلف مردم هم از کسبه و تجار و علمای و پیش در آن شرکت کردند. مردم عادی و علما از آن جهت با مشروطه هم‌آوازی کردند که حکومت قاجار را ظالم می‌دانستند و دین اجازه ظلم نمی‌دهد و پیشوای دین نمی‌تواند مؤید حکومت قاتم و شاهه ظلم او باشد. یعنی آنها در جهت نفی انقلاب مشروطه شرکت کردند و این شرکت، بی‌تردید در پیروزیهای اولیه مشروطه‌طلبان مؤثر بود. اما مردم عادی نه تقاضای دموکراسی غربی را می‌شناختند و نه برای آن قیام کرده بودند. علمای دین هم از مضمون مشروطه درست و چنانکه باید باخبر نبودند و وقتی باخبر شدند قدری دیر شده بود. حاج شیخ فضل‌الله نوری متوجه شأن اثبات مشروطیت شده بود و با آن مخالفت کرد و در این مخالفت در مقابل مشروطه‌خواهان قرار گرفت. او در واقع در مقابل صورت خیالی نظام سیاسی اقتباسی شده از غرب ایستاد و به‌سزای خود رسید و بر سر آخوند خراسانی معبود نشد. که چه آمد. آقای نائینی هم که سی سال بعد از مشروطیت زنده ماند و مجلس درس و بحث بر رونق داشت هرگز دیگر از سیاست و از کتاب تنبیه‌الامه خود چیزی نگفت.

اکنون رسیدگی کنیم که مشروطه را چه کسانی رهبری کردند؟ اگر مشروطه یک انقلاب دینی بود ناگزیر می‌بایست روحانیت رهبری آن را بدست داشته باشد. چنانکه

رهبر انقلاب فعلی ما بی هیچ بحث و چون و چرایی امام خمینی است و عنوان امام است را درست و به‌جا به او داده‌اند. در مشروطیت، روحانیت بی‌اثر نبود. روحانیت جنبش ضد ظلم و استبداد را یاری داد و مشروطه را تأیید کرد اما جهت انقلاب را علمای دین معین نکردند. آنها ظاهراً تأمل نکرده بودند که حقیقت مشروطه چیست. اگر مشروطه می‌بایست به تدوین قانون اساسی یا اقتباس آن از قواعد ممالک غربی منجمد باطلع رهبران آن هم همان تنظیم‌کنندگان قانون اساسی و سینسمداران ناتوان بودند نه علمایی که فقط برای حمایت از مردم و جلوگیری از ظلم، خواهان محدودیت حکومت بودند.

در مورد مشروطیت و آنچه بر سرش آمده است در ستارخان و یقربان تصور داشتند و نه علمایی که با مشروطه سواقت کرده، بودند سؤول بودند. اصلاً اینکه مشروطه رهبران مشخص و معینی ندارد بدان جهت است که انقلاب، قدرتی نداشته است. نهالی را از جایی آوردند و با خون مردم آبیاری کردند و این نهال هرگز در خاک این دیار ریشه نگرفت و به همین جهت هر روز پژمرده‌تر شد تا اینکه وجود آن را هم لازم ندانستند و بیخ خشک شد. نهال را در آوردند و دور انداختند. این مشروطه، دیگر درست مشروطه غربی بود و علمای اسلام نمی‌توانستند رهبرش باشند؛ زیرا اقتضای چنین انقلابی، جدایی سیاست از دینت بود و روحانی اگر در سیاست وارد می‌شد نمی‌توانست بگوید که دینت دخالت نداشته باشد. اگر روحانی وارد کار سیاست می‌شود لاجرم دین را راضی قرار می‌دهد. ولی ماهیت انقلاب مشروطیت نه فقط دینی بود بلکه قدرت روحانیت را هم محدود کرد.

مشروطیت در صورتی که جدی بود می‌بایست به استقرار حکومت بورژوازی و پیشرفت علوم و فنون جدید منجر شود که نبود و نشد و اگر می‌شد روحانیت نمی‌توانست قوه را راعبر به استقرار قدرت بورژوازی باشد. مشروطه هم که سیر کرد و به کودتای سخته ۱۳۰۹ رسید ربطی به روحانیت نداشت. سنتها عادت بر این جاری است که انقلاب مشروطه را از سدسات و تناهی آن انتزاع کنند و با تأکید بر صداقت و پاکسازی مجاهدان مشروطه، صورت حماسه به آن بدهند و احکام اساساتی در باب آن صادر کنند.

پس سئاله را درست دریابیم. مشروطیت دو وجه داشته است: یکی وجه غریزگی آن که به دین ربطی نداشت و دیدیم که روشنفکران آن زمان هم که خود را مصلحان آزادی‌فکری می‌دانستند، یا آشکارا در مغزین دین ایستادند یا طریق تفاتی پیش گرفتند و کوشیدند که مضامین بازگرفته از غرب را در قالب دین بریزند. از آنجا که این وجه مشروطیت، ریشه و عمق نداشت و ادب و فرهنگ ضعیف مشروطه بر تفکر مبتنی نبود، تاب نیامد و به‌دیکتاتوری رضاخانی انجامید.

انقلاب مشروطیت حتی انقلاب بورژوا - دموکراتیک نبود بلکه صورت ناقص‌انگشته آن بود. زیرا اگر جلاً انقلاب بورژوا - دموکراتیک بود می‌بایست که ضد استعمار هم باشد. اما وجه دیگر مشروطیت، قیام علیه ظلم و فشار و خفقان بود. مردم از ظلم شاه و درباریان و ارباب قدرت و ستم بدجان آمده بودند ولی یری دموکراسی به معنی اصطلاحی لغت قیام نکردند بلکه خواستند که عدالت حاکم شود.

خلاصه کلام آنکه مشکل مشروطه در این بود که شأن نفی و اثبات آن در مردمی

که انقلاب کردند با هم ارتباطی نداشت؛ یعنی تمام کسانی که ظلم را نفی می کردند، قانون اساسی و نظام و نظامهایی را که بعداً پدید آمد اثبات نمی کردند و هر کس بخواهد در شکست مشروطیت و اسیر ماندن آن تحقیق کند باید به این نکته توجه داشته باشد.

کلمه‌هایی که باید معنی‌های آن‌را روشن گردانیم

آنگ	عیب	گنکار	بنا
آخسج	شد	کابلیدن	شور کردن
انگیزه	علت	شاینده ، شایا	لایق
بایا	واجب	کاجال	اثاث خانه
باینده	وظیفه	سکانش	شور
سها نیدن	مناثر گردانیدن	سپش	تأثیر ، حس
بیموسیدن	انتظار داشتن	سپیدن	مناثر شدن
نابوسان	نا منتظر	مویستر	سلمانیه
بی یکسویی	بیطرفی	روانیدن	اجرا کردن
پرگ	اذن	داراک	مال
پرگیدن	اذن دادن	عنازیدن	تأثیر کردن
پروا	توجه ، اعتنا	نهش	قرار
پبگره	عکس	هماورد	حریف
خستوبدن	اقرار کردن	هنایش	تأثیر
خورد کامگی	استعداد	همباز	شریک
خورده خورد کامگی	استعداد صغیر	نگاره	نقش ، رسم
خوشنایدن	خسکانیدن	زده	صف
دستینه	امضا	یارستن	جسارت کردن
در رفت	خرج		



